مردی که باید از نو شناخت

فلسفه اندیشه سیاسی اجتماعی دکتر مصدق

سه شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۸

علی اصغر حاج سید جوادی

صحبت از جای پای اندیشه اخلاقی دکتر مصدق در نسل های پس از او و جای پای اندیشه سیاسی او در تاریخ ایران است. در توصیف اوست از زبان فردوسی که خردمند بود و بیدار و روش روان. و ادای دین به مردی است که زندگی را فدا کرد تا حقیقت ناب را از اسارت واقعیت آلوده نجات دهد. در هر کجا و در هر زمان و و در هر اجتماع و در هر مکان وظیفهء هر ایرانی است در تلاش برای رهایی از زندان واقعیت زندگی در فضای حقیقت بی سرانجام، داستان مردی است که زندگی را فدا کرد تا به حقیقت بی سرانجام هویت بخشد. او به جنگ واقعیت رفت و به حقانیت مردم ایران هویت بخشید.

روایتی از فلسفه تاریخ و اندیشه تاریخی نقل می کنند که وقتی اکثریت جامعه برای درک حقیقت و خروج از واقعیت آماده نیست قیام یک یا چند نفر به نیت جهاندن آن ملت از مرحله ناپیموده تاریخی، اگر به شکست واقعیت نیانجامد به پیروزی حقیقت هم نخواهد رسید.

بطور مثال کوشش مردانی نظیر میرزا تقی خان امیر کبیر یا میرزا حسین خان سپهسالار را مطرح میکنند که خیالات و آرزوهای آنان برای گشودن راه پیشرفت در دوران ناصرالدین شاه، نه اینکه راه پیشرفت و ترقی جامعه را نگشود بلکه حلقه استبداد و فساد و خشونت را تنگ تر کرد. آنها به تحقق نوعی از حقیقت کمر بستند گر چه واقعیت موجود بر تلاش آنها چیره شد اما چگونه شد که سرانجام، راه استبداد ناصرالدین شاهی ده سال بعد به صدور فرمان مشروطیت منجر شد؟ در اینجا، در برخورد با شخصیت دکتر مصدق و در انطباق وضع و سرنوشت او، با این روایت از فلسفه تاریخ، نگاه ما اول به بینش و منش شخصیت اوست که در سرنوشت و طبیعت او اعم از ارثی یا اکتسابی، به اصول و موازینی از خلقیات و ادراکات متعین میشود. و دیگری اثر و رسوب این شخصیت و منش و بینش دکتر مصدق در نتایجی است که در سیر حوادث و وقایع پس از او در جامعه ما به بار می نشیند و واقعیتها را در مینوردد. دکتر مصدق با تمام معایب و نقائصی که بله درست و یا به غرض بر او میگیرند – و هیچ انسانی از نظر شدت و ضعف از این نقائص برکنار نیست – از فساد در همه ابعاد مادی و معنوی

آن مبرا بود. به عبارت دیگر دانش برجسته با منش والای او در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی او توامان بود. این خصلت ها حقیقت وجودی و ذاتی هستی او را تشکیل میداد، که در مسیر اجتماعی او، با واقعیتهای مسلط بر فرهنگ سنتی جامعه هم آهنگ نبود. از این جهت، کارنامه زندگی اجتماعی او را از اواخر دوران قاجار و انتصاب او به استیفای خراسان در زمان مظفرالدین شاه تا مرگ او در 14 اسفند 1345 میتوان در مبارزه با واقعیتهای مسلط بر تمامی فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه چه در سطح صاحبان قدرت و چه در اقشار مختلف مملکت مشاهده کرد.

کارنامه این مبارزه تمامی مقامات و مناصبی که او در این دوران تصدی کرده است، از استیفای خراسان تا دوران های مختلف وزارت و وکالت و حکومت ایالات و سرانجام دوران زندان و تبعید رضاشاهی و دوسال و چند ماهه نخست وزیری و به دنبال آن محاکمه و زندان و تبعید او را در بر میگیرد. که در اینجا قصد بازگو کردن جزئیات و کیفیات این مبارزه نیست که خود مثنوی هفتاد من کاغذ میشود.

بحث من در اینجا صحبت از منش و بینش دکتر مصدق است که وی را در جمع از تمامی رجال دورانهای معاصر ایران متمایز میکند که در دو بند خلاصه میشود.

بند اول این است که دکتر مصدق در تمامی دوران عمر اجتماعی سیاسی خود، هرگز از شنا کردن در مرداب عفونت بار اواخر سلطنت قاجار و اوائل سلطنت رضاشاه و هم چنین در بخشی از دوران پس از زندان و تبعید خانگی رضا شاه و محمد رضا شاه نهراسید. یعنی با اتکا به شجاعت اخلاقی و وجدان ذاتی خود، هر دعوتی را برای خدمت به مملکت و مردم ایران، بر خلاف عوام فریبان منزه طلب و مرعوبان قدرت استبدادی پذیرفت. انگیزه ذاتی او برای خدمت متکی به نفس و بی اعتنا به هرگونه تهمت و طنز و افترا، از سوی بد اندیشان و دشمنان فضیلت بود.

در حقیقت هیچ مقامی را دکتر مصدق بدون مبارزه با حریفان طرفدار "ادامه وضع موجود" طرفداران فساد و چاپلوسان و متجاوزان به حقوق مردم سپری نکرد.

بند دوم و آنجا که با درگیری با واقیعتهای مسلط، راه پیشرفت او در مبارزه با بی قانونی و خروج از وضع موجود مسدود میشد. هرگز با توجه به مراعات هر مصلحتی، با واقعیت مسلط بر حقیقت مورد اعتقاد خود به معامله و مجادله نمی نشست.

مهمترین و پرسر و صدا ترین گامی که دکتر مصدق در جهت تثبیت شخصیت ممتاز اخلاقی خود در تاریخ پر ماجرای وطن ما و در جنگ حقیقت با واقعیتهای کمرشکن مسلط بر جامعه خود برداشت در دو داستان مخالفت او با سلطنت رضاخان سردار سپه در سال 1304 شمسی و ماجرای نخست وزیری او و ملی شدن صنعت نفت خلاصه میشود.

در ماجرای نخست مصدق با آنکه از عاقبت مخالفت خود در مجلسی که مرکب از وکلای مرعوب از قدرت سردار سپه و یا مجذوب و امیدوار به الطاف او بود، به همان قولی که در جلسه مشورتی با مستوفی الممالک و مشیرالدوله و موتمن الملک به خاطر تردید و خودداری آنها در شرکت در جلسهء سرنوشت ساز تاریخی داده بود عمل کرد که آنجا

گفته بود آقایان به توپچی یک عمر حقوق میدهند که یک روز توپ درکند. دکتر مصدق با شناخت واقعیت مسلط بر جلسه و فضای بیرون از جلسه که از قبل با تبانی و توطئه طرفداران امپراطوری انگلیس و مزدوران بساط سردارسپه رئیس الوزرا تعبیه شده بود بدون لحظه ای تامل و تردید با مخالفت با سلطنت سردار سپه که به نتیجه ای جز بطلان مشروطیت و استقرار استبداد مطلقه نمیرسید به جنگ واقعیت رفت و بر سرنوشتی گرفتار شد که در تواریخ آن دوران مطالعه میشود.

اما در ماجرای دوم یا ماجرای ملی شدن صنعت نفت و نخست وزیری دکتر مصدق. دکتر مصدق در نقش شخصیت در تاریخ با تکیه بر دانش و بینش خود، در فضائی گام برمیداشت که اسطوره عبور رستم از هفت خوان الحلاک دیو و یا هفت مهلکه مبارزهء حقیقت رستمی با واقعیت الحاکی را از زبان فردوسی زنده میکند. داستان نخست وزیری و تلاش او در مبارزه برای تهیه و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از نفوذ و دخالت امپراطوری انگلیس است که با تمام قدرت در پشت شرکت نفت ایران و انگلیس یا در واقع بریتیش پترولیوم ایستاده بود.

دکتر مصدق با اراده و آگاهی عمیق خود به سیاست های مسلط بر روابط و مناسبات بین المللی و بر مواضع ناهنجار فرهنگ اجتماعی و سیاسی جامعه خود، در راهی گام برداشته بود که به عقیده یکی از معدود روشن بینترین و خردمندترین مردان سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ما یعنی شادروان خلیل ملکی به جهنم ختم میشد. آنجا که ملکی در ملاقات با دکتر مصدق و خطاب به او گفته بود " آقای دکتر مصدق شما به سوی جهنم میروید. اما ما تا جهنم بدنبال شما هستیم". گو اینکه ملکی نیز بخاطر ایمان دیرینه خود به حقیقت و نفرت از واقعیت مسلط نظیر دکتر مصدق با رفتن به درون جهنم پس از کودتای آمریکائی انگلیسی و درباری سر از زندان فلک الافلاک در آورد و سپس سالی چند پس از آن بار دیگر با تلاش برای رساندن صدای حقیقت در فضای تاریک واقعیت نفس گیر پس از کودتای 28 مرداد 1332 کارش به زندان استبداد محمد رضا شاه کشید اما اگر او بجای دکتر مصدق رسالت نبرد با واقعیت یا لغو امتیاز بیگانه و راه استقرار حاکمیت مردم را با قبول مسئولیت نخست وزیری به گردن میگرفت آیا در همان راهی که دکتر مصدق رفته بود گام برنمیداشت؟ در اینجا بیمناسبت نیست به نکته ای از یک سند از هزاران سند مربوط به موضعگیری امپراطوری انگلیس در برابر دولت دکتر مصدق و خلع ید از شرکت غاصب انگلیسی نفت ایران اشاره کنم و آن گزارش محرمانه امانوئل شین ول وزیر دفاع حکومت کارگری انگلیس به نخست وزیر است به تاریخ تیرماه 1330 ژوئیه 1951 بدین عبارت که "اگر به ایران اجازه داده شود که در این مبارزه پیروز شود، مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه هم به پیروی از آن تشویق خواهند شد، اقدام بعدی ممکن است ملی کردن کانال سوئز باشد." که ملی شد.

برنامه دولت دکتر مصدق در دو ماده خلاصه میشد که گوهر حقیقت طلبی او در مبارزه با واقعیت استعمار بیگانه و استبداد سلطنت است. اول استیفای حقوق مردم ایران از منابع و ذخایر غارت شده مملکت به وسیله بیگانگان و دوم اصلاح قانون انتخابات.

تامل کنیم لحظه ای در مقایسه بین دو مفهوم "استیفای حقوق مردم ایران" و ضرورت واژه "مبارزه" در گزارش وزیر دفاع انگلیس.

این دو ماده و تحقق آن در حقیقت در ذات خود اساس و پایه استقلال و آزادی و حاکمیت مردمسالاری را در ایران تضمین میکرد. زیرا در یکی راه غارت منابع طبیعی کشور به نفع بیگانگان و امکان نفوذ و دخالت و تخریب مبانی استقلال و ترقی مملکت در سیاست داخلی کشور بسته میشد و در دیگری اصل حاکمیت مردمی با خلاصی قوه مقننه از نفوذ دربار و حضور دستنشاندگان سفارتخانه های مستعمره چی در کرسی های نمایندگان مجلس شورای ملی به تثبیت میرسید.

در این دو ماده میدان نبرد تاریخی و سرنوشت ساز دکتر مصدق برای پیروزی حقیقت یعنی آزادی و دمکراسی بر واقعیت یعنی حقوق پایمال شده مردم ایران در پیوند شوم استبداد خودکامه نظام سیاسی کشور با استعمار غارتگر بیگانه گشوده میشد.

جنگ داود و جالوت، جنگ حق و باطل، جنگ آزادی و اسارت، جنگ فضیلت و رذالت است. این نبرد حماسه زندگی مردی است که هدفش قبل از امید به پیروزی در مبارزه ای نابرابر با امپراطوری انگلیس و غولهای کمین کرده در بیشه تاریک واقعیت ایران، حاکم بر فرهنگ دیرینه سال زورپذیری و خرافه گرستی و منجی گرائی جامعه، با هدف شکستن طلسم تنیده در ریشه های تاریخی عقب ماندگی و فقارت فرهنگی و نابالغی اجتماعی بود.

دکتر مصدق از جمله معدود نخبگانی بود که با تکیه بر دانش اکتسابی و بینش ذاتی خود، بدون پشت کردن به سنتهای خردگرایانه تاریخی ایران و با شناخت دقیق تاریکی ها و روشنایی های آن، با ثمرات و همچنین با آفات تمدن عصر روشنگرائی اروپا هم مخصوصا در آنجاهائی که این فرهنگ در چهره جذاب مدنیت به ابزار و وسایل نفوذ و دخالت مبلغان دروغین تمدن به استعمارگران بیرحم ملت های بیدفاع تبدیل می شود، شناختی عمیق داشت.

در نتیجه این دو ماده که از سوی دکتر مصدق نخست وزیر به عنوان برنامه دولت خود به مجلس شورای ملی تسلیم شد آتشی بود که بدست او در خیمه واقعیت حاکم بر نظام خودکامه سیاسی ایران و منافع حال و آینده امپراطوریهای جنوب و شمال و آنسوی اقیانوسها در ایران و کلیه سرزمینهای نفت خیز شرق سوئز و آسیای میانه تا سواحل خزر و سواحل شرقی دریای سیاه انداخته شد. وقایع و حوادث پس از این حریق عاقبت سوز را با دهها کتاب و صدها گزارش های مخفی و علنی داخلی و خارجی، آن دوران فراموش نشدنی این است که دکتر مصدق علاوه بر تمام نارسائی وسایل و امکاناتی که میبایست در پیشبرد و تحکیم جبهه نبرد در پشت سر او و دولت او بایستد، در کارزار نبرد برای تحقق عملی برنامه خود تنها با یک حریف یعنی با امپراطوری انگلیس در آغاز و پس از آن با آمریکا رو در رو نبود، اما در صحنه نبرد بین آزادی و اسارت نیروهائی بودند که بطور مستقیم علت وجودیشان در صحنه سیاست مملکت با تحقق دو ماده کذائی به نفع آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی مردم ایران از بین میرفت. این

نیروها در صحنه نبرد واقعیتهای ضد آزادی و استقلال و مردمسالاری و عدالت اجتماعی مردم ایران به ترتیب ورود به صحنه عبارت بودند:

اول واقعیت. شاه و درباریان و سران ارتش و پلیس و کلیه حاشیه نشینان و خوشه چینان دستگاه طفیلی دربار.

دوم واقعیت. مالکان بزرگ و بازماندگان و متصدیان و مدیران دوران رضا شاهی که همچنان صندلی وکالت و وزارت و مقامات دولتی را به عنوان تیول مادام العمر در انحصار خود میداشتند.

سوم واقعیت. پدر خوانده های خارج و داخل مجلس شورای ملی و رجال حاشیه نشین و منتظر الوزرا و منتظر الوکاله ها که بند نافشان به سفارت امپراطوری و شرکت نفت به اصطلاح ایران و انگلیس و یا در واقع بریتشی پترولیوم بسته شده بود.

چهارم واقعیت. مراجع مذهبی و مسند نشینان منابر و مساجد و حوزه ها با استثناهایی نادر که پس از اشغال نظامی ایران در شهریور 1320 پایشان از زاویه حوزه های مذهبی به میدان سیاست کشیده شد و با تکیه بر ایمان ساده لوحانه توده ها در تبلیغ و گسترش بساط عزاداری و مراسم و اعیاد مذهبی و تحکیم شعائر اسلامی و آموزش شرعیات در مدارس عمومی به کمک نظام پادشاهی به سنت پیوند دیرینه که دین و دولت قرین یکدیگرند در تقویت مایه های فرهنگی تحمیق عوام خدماتی شایسته میکردند، و آنچنان در این زمینه براه افراط افتاده بودند که حتی مرجع مذهبی با نفوذی نظیر آقای بروجردی را نیز به بیان صریح واقعیتی وادار کردند که یادآوریش در اینجا به نقل از خاطرات امام موسی صدر که منتخب آقای بروجردی برای رهبری شیعیان لبنان شده بود خالی از عبرت نیست. شادروان امام موسی صدر در یادآوری از یکی از خاطرات خود میگوید در یکی از روزهای بهار سال 1331 گروهی از طلبه های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت الله بروجردی دیدار کنند. این گروه که در راس آن نواب صفوی رهبر جمعیت افراطی فدائیان اسلام قرار داشت، با ادعای فعالیت و تبلیغ برای تاسیس حکومت اسلامی در صحن مسجد فیضیه قم هیاهو و جنجالی بر پا کرده بود که در نتیجه بروجردی که به قصد دیدار او به قم رفته بودند از پذیرفتن نواب صفوی و همراهانش خودداری کرد، از پدرم شنیدم که چند روز بعد که به همراه نزدیکان بروجردی در محضر او بودیم یکی از اصحاب که خود از مدرسین حوزه بود، علت خودداری بروجردی از پذیرفتن نواب صفوی و طلبه ها و پیروانش را پرسید و گفت چرا این افراد که خواهان حکومت اسلامی هستند را نپذیرفتید؟ بروجردی پاسخ داد: این آقایان میخواهند شاه را بردارند و امثال شما را به جای او بگذارند، یکی دیگر از اصحاب مجلس که خود از فقهای برجسته بود گفت: مگر چه اشکالی دارد؟ مرجع بزرگ تشیع میگوید: اشکال بزرگ این امر در این است که شاه با اسلحه و توپ و تفنگ به جان مردم می افتد، با این اسلحه میشود مقابله کرد ولی اگر شما به جای او نشستید اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می اندازید با این اسلحه نمی توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته میشود." و بودیم

و دیدیم که خمینی چگونه از برکت استبداد شاه اول دین وایمان مردم را به بازی گرفت و سپس با چماق و گلوله آزادی و حاکمیت آنها را.

پنجم واقعیت. حزب توده که طرفدار زحمتکشان در قالب ایدئولوژی کمونیستی بود. این حزب از آغاز تاسیس خود پس از شهریور 1320 و اشغال نظامی ایران به وسیله ارتش روس و انگلیس حرکت آزاد اندیشه و تحرک و رشد تفکر روشنفکری و نقد عقلانی جامعه آزاد شده از نظام خفقان پلیسی رضاشاهی را در چارچوب ایدئولوژی و سازمان خود که خط سیرش به دروازه مسکو ختم میشد به انحصار و مصادره خود کشید، و در نتیجه اندیشه چپ و معیار چپ به معنای اعم کلمه، یعنی مخالفت با استبداد خودکامگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و دشمنی با استعمار و استثمار بیگانه و تلاش برای استقرارعدالت و مساوات حقوق انسانی در معیارهای ارژشی حزب توده، به تخت خواب پروکرست شباهت پیدا کرد. پروکرست در اساطیر یونانی راهزنی بود که مسافران را به کلبه خود دعوت میکرد و آنها را بر تخت خواب خود دراز میکرد، و اگر مسافر بینوا قدش کوتاهتر از تخت بود، آنقدر تنه اش را میکشید تا جان از بدنش میرفت و اگر قد مسافر بلندتر بود، سر و ته آن را قطع میکرد تا به اندازه تخت میزان شود. شگفت انگیز است که در تفکر حزب توده و در انعکاس این تفکر در نشریات و مطبوعات آن حزب دکتر مصدق خود یکی از شاخص ترین مصادیق اینگونه تفکر پروکرستی حزب توده بود که بطور مستقیم نفع دوجانبه اش نصیب سیاست انگلیس و آمریکا از سوئی و اتحاد جماهیر شوروی از سوی دیگر میرسد، که رسید. به این صورت که اگر در نشریات ارگان و مطبوعات وابسته به حزب توده در سالهای اواخر 1320 و اوائل 1330 یعنی تا کودتای 28 مرداد 1332 مراجعه کنید، ملاحظه میکنید آنجا که دکتر مصدق در مجلس شورای ملی با اعتبار نامه سیدضیاالدین طباطبائی، آلت فعل سیاست امپراطوری انگلیس و طرفدار پهلوی، مخالفت میکند در مقاله ها و سرمقاله های مطبوعات حزب توده دکتر مصدق به پدر ملت ایران و صدای آزادیخواهای و حق طلبی ملت ایران ملقب میشود، اما آنجائی که دکتر مصدق از ماموریت کافتارازه معاون وزارت امورخارجه روسیه شوروی در سفر به ایران برای مذاکره در زمینه کسب امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال در مجلس شورای ملی مخالفت میکند و نه تنها اعطای امتیازهای تازه، بلکه لغو همه امتیازهای چپاولگرانه کنونی را نیز خواستار میشود، در مطبوعات و نشریات ارگان و وابسته حرب توده به پیرمرد خرفت کهنه پرست مرتجع تبدیل و آنجائی که کارشکنی های مستمر سیاست امپراطوری با آمدن چرچیل و ایدن به مسند نخست وزیری وزارت خارجه انگلیس و کشیدن پای آمریکا پس از انتخاب ژنرال ایزنهاور به ریاست جمهوری همه راههای دیپلماتیک و سیاسی برای حل اختلافات ادعائی شرکت نفت مسدود و به بازیهای پشت پرده برای تدارک کودتا و سقوط دولت دکتر مصدق تغییر جهت میدهد، دکتر مصدق مرتبه و درجه اش در مطبوعات و نشریات حزب توده از پیرمرد خرفت و مرتجع به سگ زنجیری استعمار ارتقا می یابد. آنجائی که احسان طبری نظریه پرداز و فیلسوف اجتماعی حزب توده به جای حمایت از لایحه

قانونی لغو امتیاز تحمیلی غارت نفت جنوب به دست انگلیس در نوشته خود مصلحت ایران را در این تشخیص میدهد که برعکس باید با اعطا امتیاز نفت شمال به شوروی، ایران بجای سیاست موازنه منفی سیاست موازنه مثبت را اتخاذ کند. یعنی نه تنها دست انگلیس را در جنوب ایران قطع کند بلکه باید پای روسیه را هم به شمال ایران باز کرد. دکتر مصدق خود جواب پیشنهاد مغرضانه طبری را که منعکس کنندهء طرفداری علنی از منافع شوروی و اظهار لطف به امپراطوری انگلیس بود میدهد و در توجیه مخالفت خود با ماموریت کافتارازه میگوید: "چنانچه کافتارزاده موفق شده بود امتیاز نفت شمال را بدست آورد، نفع مشترک دو همسایه شمال و جنوب در معادن نفت ایران سبب میشد که ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و این یکی از مواردی بود که ما با سیاست انگلیس وجه اشتراک و وجه افتراق داشتیم. وجه اشتراکمان این بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی از معادن نفت شمال استفاده نکند و روی همین اصل طرح پیشنهادی من در مجلس که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگانش هواخواه انگلیس بود با آن سرعت گذشت. (این طرح پیشنهادی عبارت از ممنوعیت مطلق دولتهای ایران به دادن هرگونه امتیاز و انعقاد هرگونه قرارداد در جهت اعطای امتیاز به بیگانگان برای بهرهبرداری از منابع طبیعی ایران بود). و اما وجه افتراق ما، دولت انگلیس میخواست روزی از معادن نفت شمال هم استفاده کند ولی ما میخواستیم روزی بیاید که ملت ایران از تمام معادن نفت منحصرآ خود استفاده کند و هیچ دولتی نتواند برای ادامه استفاده از نفت آزادی و استقلال ما را دستخوش اغراض خود قرار دهد. و آن روز همان روز جلسه ای بود که قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت". به نقل از کتاب خاطرات و تاملات مصدق.

ششم واقعیت. فرصت طلبان و نان به نرخ روز خوران و کارشناسان حرفه ای کیش باد، آنان که مراقب هستند که باد قدرت به کدام سو میشوزد تا به سهولت از دوستی به دشمنی و از دشمنی به دوستی تغییر جهت دهند و به آسانی از اردوی طرفداران آزادی و استقلال به اردوی دشمنان آزادی و استقلال نقل مکان کنند. که بودند و کردند و چه بسا که همچنان هستند و خواهند کرد.

هفتم واقعیت. عقب ماندگی و ضعف و فقر مفرط اندیشه انتقادی و فرهنگ تساهل و بردباری در جامعه ای که در مثلث سه قدرت ویرانگر استبداد مطلقه و شریعت قشری و استعمار بیگانه به زندان افتاده و در نتیجه از رشد و بلوغ عقلانیت و خردگرائی و تربیت اجتماعی و سیاسی در نهادها و بنیادهای تامین کننده آزادی و امنیت محروم مانده است. این خود اهم از همه واقعیتهاست زیرا در اکثریت، جامعه مقهور و معتاد به فرهنگ چندین صد ساله زورپذیری و منجی پرستی بود. و این که آیا همچنان هست و این که آیا همچنان خواهد بود؟ پرسشی است که پاسخ آن را باید از مسیر و از سرانجام خیزش کنونی مردم ایران طلب کرد. که اکنون به همت پایمردی دلیرانه خود از نقطه بازگشت به گذشته، گذشته است.

دکتر مصدق با دو ماده دولت خود تحقق دو ضرورتی را هدف قرار داده بود که

موجودیت هر یک از این هفت واقعیت مسلط بر جامعه را به نسبت وضع و حال آنها به خطر می انداخت. زیرا هیچیک از این واقعیتها به استثنای واقعیت هفتم که بار همه عوارض شوم آن شش دیگر را بر دوش میکشید از زاویه منافع خود با حاکمیت مردم و استقرار نظام مردمسالاری موافق نبودند.

و اما موضوع دوم، یا جای پای دکتر مصدق پس از کودتا
از مطالعه جریانات آن سالها در صحنه دولتها و مجالس پس از شهریور 1320 و مخصوصا از دوران لوایحی که دولتهای ضعیف برای تمدید قرارداد اسارت بار امتیاز نفت جنوب با اندکی دستکاری برای حفظ ظاهر به نفع ادامه چپاول کمپانی انگلیس به مجلس شورای ملی عرضه میکردند، با نقش شخصیت و وزنه سنگین سیاسی دکتر مصدق در مقابله با توطئه هایی که طبقه حاکمه ایران و بازماندگان و دست پروردگان دوران رضاشاهی چه در دولتها و چه در مجلس برای استمرار منافع انگلیس و استحکام قدرت خود تعبیه کرده بودند آشنا میشویم. و به آنجا میرسیم که پیشنهاد قبول نخست وزیری به دکتر مصدق از طرف یکی از سرسپردگان با نفوذ سفارت انگلیس و طرفداران سلطنت در مجلس شورای ملی یعنی جمال امامی خود از اساس هدیه مسموم یا حربه ای دولبه بود که اگر دکتر مصدق قبول نمی کرد در واقع به فرار او از زیر بار مسئولیت برای خدمت به مردم و مملکت تلقی میشد و اگر قبول میکرد با شکست در جبهه نبرد برای تحقق عملی طرح ملی شدن صنعت نفت نه فقط وجاهت و محبوبیت ملی خود را از دست میداد، بلکه برای همیشه از صحنه سیاست مملکت خارج میشد. اما جمال امامی اگر به سابقه ای که دکتر مصدق در مجلس پنجم شورای ملی در مخالفت با سلطنت رضاخان سردارسپه در صفحات تاریخ بر جای گذاشته بود رجوع میکرد به این نتیجه میرسید که دکتر مصدق نه فقط پیشنهاد او را برای قبول مقام نخست وزیری میپذیرفت بلکه از این پیشنهاد برای گشودن جبهه نبرد سرنوشت ساز بین حقیقت پاک رهائی و واقعیت ناپاک اسارت با اعتقاد به جنگ نابرابر بی چشمداشت به پیروزی استقبال میکرد. زیرا نه طالب قدرت بدون هدف بود و نه بی اطلاع از مهلکه گردابها. و اگرجمال امامی نظیر همه تاریک اندیشان خدمتگزار نظام های خودکامه کتاب سیمای شجاعان اثر جان اف کندی رئیس جمهوری فقید آمریکا را خوانده بود به این نتیجه میرسید که در صحنه تاریخ نادره مردانی هستند که با شنا کردن بر خلاف جریان آب نه به عاقبت سرنوشت خود در مبارزه اجتماعی، بلکه بر حقیقتی که باید دیر یا زود بر واقعیت آلوده مسلط بر جامعه چیره شود فکر میکنند. کندی با ذکر مثال های متعدد خود در آخرین نمونه در ارائه سیمای شجاعان سناتور تافت، سناتور با نفوذ و مقتدر حزب جمهوریخواه را معرفی میکند که در انتخابات پس از پایان دوره روزولت، پیروزیش برای احراز مقام ریاست جمهوری آمریکا مسلم بود، اما نزدیک شدن تاریخ انتخابات مقارن با تشکیل دادگاه نورنبرگ و محاکمه سران شکست خورده آلمان نازی به وسیله قضات دول متفق بود. سناتور تافت بدون توجه به رسوائی ها و جنایات رژیم نازی و

تجاوز و اشغال کشورهای اروپا و اسارت میلیونها یهودی و اثرات خشم و نفرت آن در افکار عمومی آمریکا، محاکمه سران یک دولت مغلوب را در دادگاهی که از سوی دول غالب تشکیل میشود بر خلاف عدالت و منطق حقوقی دانست و نتایج ناشی از این محاکمه را مورد انتقاد قرار داد، این انتقاد اگر چه طومار موفقیت سناتور تافت را در گردباد واقعیتها انتخابات ریاست جمهوری و در سرنوشت سیاسی او در هم پیچید، اما چهره تاریخی او را به عنوان مردی که با شجاعت و ایمان خود به حقیقت به جنگ نابرابر با واقعیتها شتافت و به نتایج آنی مصلحت خود پشت پا زد در فهرست سیمای شجاعان تاریخ آمریکا به ثبت رساند.

در اینجاست که آسیب شناسان وطنی و تحلیل گرانی که میدان دیدشان از نوک بینی شان تجاوز نمیکند، کودتای 28 مرداد 1332 آمریکائی و انگلیسی و درباری را علیه جنبش آزادیخواهی ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران به رهبری دکتر مصدق به دروغ قیام ملی و یا در واقع قیام ملت بر علیه منافع ملت معرفی میکنند و دکتر مصدق را با غرق کردن در انواع خطاها و اشتباهات حقوقی و حقیقی جعلی به خرابکاری در پیشرفت مذاکرات و عامل تخریب پایه های نظام شاهنشاهی و همگامی با حزب توده متهم میکنند. در اینگونه نگاه مغرضانه به دکتر مصدق و سراسر تلاش تاریخی او در جبهه نبرد برای تبدیل واقعیت پیوند دیرینه دین و دولت با استعمار بیگانه به حقیقت آزادی و استقلال ملت ایران نیتی جز استتار عواقب ناشی از کودتای 28 مرداد 1332 وجود ندارد. نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق با کودتا سرکوب شد، زیرا دکتر مصدق با هر پیشنهادی که میخواستند شرکت غاصب بیرون شده از در را بار دیگر از پنجره وارد کنند، سازش نمیکرد. او طلسم حضور و نفوذ تحمیلی و فریبکارانه بیگانه غارتگر را که از سوی فروشنگان استقلال و آزادی مردم ایران به زور قانون و قرارداد به ملت ایران تحمیل شده بود شکسته بود، ایستادگی و مقاومت دکتر مصدق برای ریشه کنی نفوذ بیگانه آنچنان بود که تدارک و اجرای توطئه کودتا را بر علیه خود که فاعل آزادی و استقلال ملت ایران بود به آمریکا و انگلیس و شاه تحمیل کرد. این همان کودتای سالهای 1950 بود که پنجاه و اندی سال بعد در سالهای 1990 و 2000 خانم آلبرایت و کلینتون وزیر خارجه رئیس جمهور آمریکا و اوباما رئیس جمهور کنونی آمریکا از تحمیل آن به ملت ایران و عواقب تلخ آن تحمیل که دامنگیر آنها شده بود اظهار تاسف و پشیمانی کردند. اما شاه با همدستی در کودتا بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران، و بر قراری استبداد مطلقه نه فقط با دستهای آلوده به فساد و خفقان خود نطفه انقلاب 1357 را در جریان کودتای 1332 بست، بلکه بخاطر جهالت و نادانی ذاتی و افزایش روزافزون غرور و نخوت قدر قدرتی افسار گسیخته خود و نه فقط پیوند چندین صد ساله دین و دولت یا حامی همیشگی و همدست دائمی خود در ادامه تحمیق عقلی و فکری تودها را نیز پاره کرد، و نه تنها پاره کرد، بلکه با غائله خرداد 1342 و کشتار قم و توقیف و تبعید خمینی به ترکیه و نجف و دشمنی علنی با پاسداران سنتی دینی مسیر آینده انقلاب را هم در شکل مذهبی نظام سیاسی پس از

انقلاب پایه گذاری کرد، اما حقیقت به اصطلاح شکست خورده دکتر مصدق پس از کودتا، همچنان واقعیتهای مسلط بر جامعه را در می نوردد. یعنی انقلاب سلطنت را سرنگون کرد، و سپس تهی بودن قالبهای ایدئولوژی چپ و راست و ملی مذهبی را از گوهر خواستهای اساسی مردم ایران برملا کرد، و بدنبال آن ملایان و یا متولیان سنتی دین را بر مسند قدرت نشاند تا طلب تاریخی حضور چندین صد ساله خود را در کنار دولت خودکامه وصول کنند، تا پرده از چهره واقعی ریاکاری و ضد خردگرائی و خشونت طلبی خود بردارند. و تا نظیر شاه پیوند چندین صد ساله دین و دولت را به دست خود برای همیشه در نظام سیاسی ایران پاره کنند، که چشم انداز آن از هم اکنون مشاهده میشود.

می بینیم که خط نورانی استنکاف دکتر مصدق از تسلیم در برابر واقعیت های مسلط در امتداد تحول تاریخ مبارزه مردم ایران برای آزادی و استقلال همچنان در حرکت است. آنچنان که به قول استفین کیزر گزارشگر آمریکائی در کتاب همه مردان شاه جای پای کودتای 1953 آمریکائی در ایران (که با استنکاف دکتر مصدق از تسلیم بر سیاست آمریکا تحمیل شد) در سپتامبر 2001 تا ویران کردن برجهای تجارت خارجی آمریکا در نیویورک کشیده میشود.

دکتر مصدق با مخالفت با سلطنت رضاخان سردار سپه از نفس عمل شجاعانه خود مطلع بود، اما نه بر سرنوشتی که از این عمل شجاعانه در انتظار او بود اعتنا داشت و نه بر موثر بودن یا موثر نبودن عمل خود در سرنوشت رضاخان. او به یقین میدانست که اکثریت مرعوب یا مجذوب وکلای حاضر در جلسه به انقراض سلطنت قاجار و تفویض سلطنت به سردار سپه رای خواهند داد. بنابراین تکلیف و وظیفه قبول یا رد سلطنت استبداد مطلقه رضا شاه بر عهده مردم بود، آنچه که تکلیف و وظیفه وجدانی و اخلاقی دکتر مصدق بود، بیان حقیقت بود که انجام داد. دکتر مصدق به عنوان یک آینده نگر تیزبین و هوشمند با تکیه بر دانش و بینش خود چشم انداز تیره سلطنت رضا شاه و عاقبت سلطنت یک مستبد قدر قدرت را میدید، اما جز بیان حقیقت بر پایه اصول اخلاقی خود وسیله دیگری برای جلوگیری از وقوع فاجعه نداشت.

آنچه را که دکتر مصدق در نبرد با غولهای واقعیت مسلط در هنگامه ملی شدن صنعت نفت انجام داد شکستن طلسم اسارت مردم ایران در سلطه پیوند دین و دولت با استعمار بیگانه بود، او در این نبرد به قیمت غارت هستی و زندان و تبعید خود شکست نخورد، بلکه با تحمیل کودتا به دشمنان آزادی و استقلال مردم ایران، دامنه نبرد را تا اضمحلال قطعی سلطنت خودکامه موروثی صدها ساله گستراند و پیوند دینمداران قشری را با اعتماد قلبی مردم ایران به خود از سوئی و با تجاوز به حاکمیت ملی از سوی دیگر از هم گسیخت.

و اینچنین است که پس از او نسل جوان ایران همچنان در هر جنبش و در هر یورش، به سوی واقعیت های متزلزل حاکم، نام دکتر مصدق و گوهر حقیقت طلبی او را فریاد میکنند. و چنین است که نقش اندیشه سیاسی او همچنان در تاریخ ایران و در سیمای

شجاعان جنبش های انقلابی جهان به درخشش ابدی منقوش شده است.

دکتر مصدق در تمامی عمر خود در صحنه اجتماعی و سیاسی کشور به خاطر جدالش در راه حقیقت یک انقلابی بود یک انقلابی تمام عیار، به قول چه گوارا شغل انسان انقلابی انقلاب است. یک انقلابی که پس از گذشت 44 سال از مرگش، هنوز پاسداران معبد ارتجاع از حضورش در خاطره ها و حتی حضور مردمش در مزار او وحشت دارند همانگونه که شاه از حظور خود در خانه مسکونی غارت شده اش وحشت داشت.

در جلسه بزرگداشت دکتر محمد مصدق که روز 12 مارس توسط مجامع اسلامی ایرانیان در پاریس برگذار شد خلاصه این مقاله توسط آقای حاج سید جوادی قرائت شد.

http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=8930